

ابراهیم صهبا

تلفن ۶۲۲۱۷۴

تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۳

پیوست یک برگه

۱۱۰۲۰۴۴
۲۳

حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی طالقانی مجاهد کبیر انقلاب اسلامی ایران

با نهایت احترام معروض میدارد :

دیشب که در کنار تلویزیون در جمع دوستان صاحب دل نشسته و سخنرانی عمیق و انسانی و اخلاقی آن مقام بزرگ روحانی را در تجمع " نخستین سوگند وفاداری به جمهوری اسلامی " شنیدیم ، همه بی اختیار و متفق القول فریاد برآوردیم " حدهمین است سخندانی و دانائی را " .

بدون شك سخنان مهرآمیز و عبرت آموز آن پدر روحانی و همچنین اقدامات مؤثر و مفید شما در آرام کردن اوضاع کشور مخصوصا شهرستانها و توبه دادن گنهکاران و خطاکاران خدمت بزرگ تاریخی به جمهوری اسلامی و کشور ایران محسوب میشود که این حقیقت بارز زبانزد خاص و عام میباشد .

الحق لقب مجاهد کبیر بر شما میسرآید که همه جا سینه را سپر میکنید و به ارشاد و هدایت خلق میپردازید چه نیکو بیان فرمودید که وقتی انبیاء که برگزیده خدا هستند از خطا و گناه مصون نباشند ، بشر غافل و ناتوان چگونه میتواند مصون بماند ؟

ناکرده گناه در جهان کیست بگو ؟ آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو ؟

بهر حال من هم که شاعری هستم احساساتی و تأثیرپذیر بعد از شنیدن آن سخنان مهیج و مؤثر در فکر فرو رفتم و دیدم اگر چه اشعار اخلاقی و مذهبی فراوان دارم ولی ناچار من هم مثل دیگران از خطا و خلل مصون نبوده ام اگر چه من در عمر خود نه شغل سیاسی و اجرایی داشته و نه دستم به جنایت و خیانتی آلوده بوده است .

خوشبختانه در این مملکت دارای يك وجب زمین نیز نبوده و يك دلار هم ارزش خارج نکرده ام و ساواکی و سانسورچی هم نبوده ام مع هذا خود را مثل دیگران از خطا و گناه مصون نمیدانم اگر چه گناه من گناه ادبی باشد .

علیهذا با اینکه آن جمع با شکوه برای افراد محترم شهربانی بود ولی در حقیقت تمام ملت ایران را شامل میگشت من هم بنام فردی از افراد ملت در پای تلویزیون با شما همصدا شده و فرمایشات شما را تکرار کردم که چون از دل برآمده است انشاء الله مقبول خواهد افتاد .

اینک با الهام از بیانات عمیق و روحانی شما چکامه ای را که بلافاصله سروده ام به پیوست تقدیم میدارم امیدوارم مورد توجه آن مجاهد کبیر قرار گیرد .

با تقدیم احترام فراوان

ابراهیم صهبا



نشانی : عباس آباد - خیابان شاه عباس کوی افشین شماره ۱۹

کتابخانه آنلایین « طالقانی و زمانه »

توبه شاعر

ابراهیم صهباء

گوش دادم دوش با جان و دل و صدق و صفا
 "رهبری" ارشاد میفرمود با رأی صواب
 "طالقانی" آیت الله بزرگ کاردان
 برگنه گاران نوید بازگشت و توبه داد
 چون زدل برخاست آن گفتار پرمغز عمیق
 گرچه من را "شعرانسانی" فراوان بوده است
 بوده ام مردی مسلمان و هواخواه ادب
 لیک چون برخاطرات خویشتن کردم سرور
 خرمی دیدم ز نظم و نشر و مکتوب و کلام
 سرزنش ها کردم از اندوه و حسرت خویش را
 کز چه رو عمرگرمی را چنین دادم هدر؟
 چون خداوند چنین طبعی روان بخشیده است
 از گل و لای از چه روان نگردم صاف و پاک؟
 هر حقیری را امیری کاردان پنداشتم
 ناگهان چون دیده واکردم بروی نیک و بس
 لاجرم با خاطری محزون و چشمی اشکبار
 همصد گشتم زدل با آیت الله بزرگ

برسخن هائی دل انگیز و لطیف و جانفزا
 پیروانی را که گاه، افتاده در راه خطا
 ناطقی شیرین زبان و عالمی مشکل گشا
 کرده مقرون گفته اسلامی خود با دعا
 در دل من هم اثرها کرد و گفتم مرحباً
 سالها گردیده ام با بینوایان همنوا
 کرده خدمت خلق را در حد وسع و اقتضا
 شرمگین گشتم ز بعضی گفته های ناروا
 گاه توصیفی بجا و گاه مدحی نابجا
 گه بخود گفتم ز فرط ناامیدی ناسزا
 کز چه ایام جوانی را چنین کردم هباً
 آنکه باشد در مثل چون چشمه آب بقا
 بهتر از آئینه آنرا چون نبخشیدم جلا؟
 آری این طبع روان شد از برای من بس
 خویشتن را جای مدح دیگران، گفتم هجا
 توبه ها کردم ز جان و دل نه از روی ریا
 آنکه باشد خلق ایران رابه نیکی رهنما

تا اگر باشد مجالی بگذرانم عمو را

در طریق خدمت مخلوق و در راه خدا